

ذو القرنین در قرآن

فصل اول

داستان ذو القرنین در قرآن به چه صورت مطرح شده است؟

روش عمومی طرح داستان‌ها در قرآن

فصل دوم

توضیح آیات قرآن

سفر به مغرب

سفر به مشرق

برگشت از مشرق و سفر به طرف کوه‌های یاجوج و ماجوج

ساختن سد

فصل سوم

نام ذو القرنین

توانایی‌های ذو القرنین

دین ذو القرنین

مقام و حکومت دینی ذو القرنین

یک سؤال و پاسخ آن

مسافرت‌های ذو القرنین

مسافرت به مغرب

یک پرسش و پاسخ آن

سفر به کوه‌های یاجوج و ماجوج

پیشنهاد و درخواست ساختن سد

سدسازی

فصل چهارم

و یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا .

و از تو ای محمد، درباره « ذو القرنین » می‌پرسند در پاسخ ایشان بگو : بزودی، بخشی از سرگذشت او را، برای شما بازگو خواهم کرد .

آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره مبارکه کهف درباره زندگانی ذو القرنین مطالبی دارد که در قالب سه بخش اساسی در کتاب شریف تفسیر المیزان آمده است :

الف - تفسیر آیات مربوط به ذو القرنین ب - بحث روایی این آیات شریفه ج - گفتاری پیرامون داستان ذو القرنین، به صورت قرآنی و تاریخی .

این مطلب در کتاب تفسیر نمونه در دو بخش جداگانه آمده است که بخش اول آن به تفسیر آیات مربوطه، و بخش دوم به نکات آموزنده داستان و بحث‌های تاریخی و روایی آن اختصاص یافته است .

البته ناگفته نماند که درباره ذو القرنین و آیات قرآنی مربوط به او، کتابها و تالیفات زیادی نوشته شده است که حاصل زحمات محققین علوم قرآنی است که در پایان فهرستی از آنها را ذکر خواهم کرد .

علامه طباطبایی در بحث روایی خود چنین فرموده است :

«خواننده عزیز باید بداند که روایات مروی از طرق شیعه و اهل سنت از رسول خداصلی الله علیه وآله و روایات مروی شیعه

از ائمه هدی و ...درباره داستان ذو القرنین، بسیار اختلاف دارند، آن هم اختلافهای عجیب، و آن هم‌نه در یک بخش

داستان، بلکه در تمامی خصوصیات آن ! این اخبار در عین حال مشتمل بر مطالب شگفت‌آوری است که هر ذوق سلیمی از آن

وحشت نموده و آن را محال می‌داند و عالم وجود هم منکر آن است، لذا اگر خردمند اهل بحث آنها را با هم مقایسه نموده

مورد دقت قرار دهد، هیچ شکی نمی‌کند در اینکه مجموع آن‌ها خالی از دسیسه و دستبرد و جعل و مبالغه نیست. از همه این مطالب غریب‌تر، روایاتی است که علمای یهود که به اسلام گرویده‌اند، از قبیل «وہب ابن منبہ» و «کعب الاحبار»، نقل کرده‌اند، یا اشخاص دیگری که از قرائن به دست می‌آید که مطالب خود را از یهودیان گرفته‌اند! بنابراین دیگر چه فایده‌ای دارد که ما به نقل، استقصاء و احصاء آنها با آن کثرت و طول و تفصیلی که دارد بپردازیم؟ لاجرم، به پاره‌ای از جهات اختلاف آنها اشاره نموده و از آن می‌گذریم، و به نقل آنچه که تا حدی از اختلاف مصون مانده است اکتفاء می‌کنیم.

فصل اول

-مباحث مقدماتی

-چرا و به چه مناسبت داستان ذو القرنین در قرآن آمده است؟

-داستان ذو القرنین در قرآن به چه صورت مطرح شده است؟

مباحث مقدماتی در این فصل، به یک سری مباحث مقدماتی درباره ذو القرنین و چگونگی بیان داستان او در قرآن می‌پردازیم و مباحث خود را در دو بخش جداگانه ذیل ارائه می‌دهیم :

(بخش اول) چرا و به چه مناسبت داستان ذو القرنین در قرآن آمده است؟

(بخش دوم) داستان ذو القرنین در قرآن به چه صورت مطرح شده است؟

در بخش اول، به پیشینه داستان ذو القرنین و روایت مفصلی درباره شان نزول آیات ذو القرنین می‌پردازیم تا خوانندگان محترم را از محتوای داستان و علت انگیزش آن در قرآن آگاه سازیم. در بخش دوم نیز به روش عمومی قرآن در طرح داستان‌ها و قصص و من جمله داستان ذو القرنین پرداخته و ارزشهای این نوع داستان‌گویی را یادآور می‌شویم» رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدہ من لسانی یفقهوا قولی.

چرا داستان ذو القرنین در قرآن آمده است؟

نام ذو القرنین و وقایع مربوط به بزرگی و عظمت او قبل از اینکه داستانش در قرآن نازل شود معروف بوده است. مردم او را به عنوان ذو القرنین می‌شناختند و این از نظر قرآن و قرائن اطراف آیات، مسلم است. نیز، معلوم است که نزول این آیات، بر اساس

سؤالی بوده که مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ذو القرنین کرده‌اند.

اما اینکه این سؤال از طرف چه کسانی و چگونه مطرح شده است، پرسشی است که پاسخ آن را در روایت زیر جستجو می‌کنیم. در تفسیر المیزان چنین آمده است :

صاحب کتاب تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : سبب نزول سوره کهف این بود که قریش سه نفر را به قبیله نجران فرستادند تا از یهودیان آن دیار مسائلی را بیاموزند و با آن رسول خداصلی الله علیه وآله را بیازمایند . آن سه نفر « نضر بن حارث بن کلدۀ»، « عقبۀ بن ابی معیط » و « عاص بن وائل سہمی » بودند .

این سه نفر به سوی نجران حرکت کرده و جریان را با علمای یهود در میان گذاشتند ...

ادامه روایت در آن کتاب چنین آمده است :

یهودیان گفتند : سه مساله از او بپرسید، اگر آن طور که ما می‌دانیم پاسخ داد، در ادعایش راستگو است . آنگاه از یک مساله دیگر بپرسید، اگر گفت می‌دانم، بدانید که دروغگو است . گفتند : آن مسائل چیست؟ جواب دادند که از او از احوال جوانانی بپرسید که در قدیم الایام بودند و از میان مردم خود بیرون شده و غایب گشتند و در غیبتگاه خود خوابیدند . از او بپرسید چقدر خوابیدند؟ نفراتشان چند بود؟ چه چیز از غیر جنس خود همراهشان بود؟ و داستانشان چه بود؟

مطلب دوم اینکه از او بپرسید داستان موسی که خدایش دستور داد از یک عالم پیروی کن و از او تعلم گیر چه بود؟ آن عالم که بود؟ موسی چگونه از او پیروی کرد؟ و سرگذشت موسی با او چه بود؟

سوم اینکه از او از سرگذشت شخصی بپرسید که میان مشرق و مغرب عالم گردید تا به سد یاجوج و ماجوج رسید ؟ او که بوده؟ و داستانش چگونه بوده است؟

یهودیان پس از عرضه این مسائل جواب آن‌ها را نیز به فرستادگان قریش دادند و گفتند :

اگر این طور که ما شرح دادیم جواب داد، صادق است، وگرنه دروغ می‌گوید .

فرستادگان قریش پرسیدند : آن یک سؤال دیگر که گفتید چیست؟ گفتند : از او بپرسید که قیامت چه وقت به‌پا می‌شود؟ اگر ادعا کرد که من می‌دانم قیامت چه موقع به‌پا می‌شود، دروغگو است، ولی اگر گفت جز خدا کسی تاریخ آن را نمی‌داند، راستگو است .

فرستادگان قریش به مکه برگشتند، نزد ابوطالب جمع شدند و گفتند : پسر برادرت ادعا می‌کند که اخبار آسمان‌ها برایش می‌آید، ما از او چند پرسش می‌کنیم، اگر جواب داد، می‌دانیم که راستگو است، وگرنه می‌فهمیم که دروغ می‌گوید ! ابوطالب گفت : هر چه دلتان می‌خواهد بپرسید !

آن‌ها آن مسائل را مطرح کردند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فردا جواب‌هایش را می‌دهم، اما در وعده‌ای که داد» ان‌شاءالله «نگفت». به همین جهت، چهل روز وحی از او قطع شد تا آنجا که رسول خداصلی الله علیه وآله غمگین گردید و (بعضی از) یارانش که به وی ایمان آورده بودند به شک افتادند، و قریش شادمان شده و به استهزاء و آزار ایشان پرداختند؛ ابوطالب نیز سخت در اندوه شد.

پس از چهل شبانه‌روز، سوره کهف بر پیامبر نازل شد. رسول خداصلی الله علیه وآله از جبرئیل سبب تاخیر را پرسید؟ (جبرئیل گفت): «ما قادر نیستیم از پیش خود نازل شویم جز به اذن خدا».

می‌دانید که سوره کهف شامل سه داستان است: داستان اصحاب کهف، داستان حضرت موسی‌علیه السلام و حضرت خضر علیهم السلام و داستان ذو القرنین که طبق روایت بالا، به خاطر سؤال آزمایشی مشرکان مکه از حضرت محمدصلی الله علیه وآله نازل شده است.

داستان ذو القرنین در قرآن به چه صورت مطرح شده است؟

پیشتر گفتیم که طرح داستان ذو القرنین در قرآن، براساس سؤال بوده که مردم از پیامبر اکرم کرده بودند. حال به چگونگی و کیفیت طرح این داستان در قرآن می‌پردازیم.

روش عمومی طرح داستان‌ها در قرآن

عموما وقتی قرآن کریم داستان واقعه یا شخصی از گذشتگان را ذکر می‌کند، روش خاصی دارد؛ به جزئیات افراد و اشخاص و موضوعات نمی‌پردازد و متعرض جزئیاتی که در اصل واقعه یا نتیجه قرآنی آن دخالتی ندارند نمی‌شود؛ بلکه تنها نقاط کلیدی و اساسی را مطرح کرده و در مواردی، حتی نتیجه‌گیری آن را هم به مخاطب واگذار می‌نماید. البته این طبیعی است که از لابه‌لای بعضی جملات و کلمات، می‌توان بعضی جزئیات را هم به دست آورد که این هم یکی از ظرایف هنری قصه‌های قرآنی است.

طرح داستان ذو القرنین به همان روش عمومی در مورد داستان ذو القرنین نیز، اگرچه بر اساس طرح سؤال بوده است و قاعدتا باید پاسخ آن مطابق نظر سؤال کننده و تامین کننده پرسش او باشد، ولی در عین حال، قرآن پاسخ را طوری آورده که هم نظر سائل برآورده شود و هم نتیجه‌ای که خود قرآن می‌خواهد از آن گرفته شود. بنابراین، طبق روش عمومی خود، نام اصلی ذو القرنین، تاریخ زندگی، ولادت، نسب و سایر مشخصاتش را ذکر نکرده است. در مورد خصوصیات شخصی، فقط

به دینی که از آن پیروی می‌کرده و توانایی جسمی و مدیریتی‌ای که داشته است اکتفا کرده و در مورد تاریخ زندگیش، تنها به سفرهای

سه‌گانه او اشاره نموده و درباره فعالیت‌های او فقط به ذکر کارهایی چون برخوردش با مردم سرزمین‌های مختلف در طی همان سفرهای سه‌گانه پرداخته است .

البته، روح زندگی یک فرد و آنچه می‌تواند برای دیگران آموزنده باشد همین است؛ یعنی اینکه یک شخص از چه امکاناتی برخوردار بوده و چه اعتقاداتی داشته است؟ و اگر اعتقادات صحیحی داشته، بر اساس آن ایمان و عقیده و با استفاده از توانایی‌هایش، چه نوع فعالیت‌هایی انجام داده و با دیگران چه رفتاری کرده است؟ نکته مهم دیگر اینکه آیا در میدان عمل و میدان استفاده از آن امکانات، خدا و قیامت را در نظر داشته است یا خیر؟

فصل دوم

توضیح آیات قرآن

«و یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا»

و از تو ای پیامبر درباره ذو القرنین سؤال می‌کنند، در پاسخ ایشان بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو می‌کنم.

«انا مکننا له فی الارض و اتیناه من کل شیء سببا» «ما او را در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم» .

سفر به مغرب

«فاتبع سببا» «ذو القرنین از این اسباب و وسایل استفاده کرد و راه سفر را در پیش گرفت» .

«حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حماة و وجد عندها قوما» «تا به غروبگاه آفتاب رسید . در آنجا چنین در نظرش مجسم شد که خورشید در چشمه یا دریایی تیره و گل‌آلود فرو می‌رود و در آنجا مردمی را دید که مجموعه‌ای از انسان‌های نیک و بد بودند» .

«قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا» «گفتیم ای ذو القرنین، آیا می‌خواهی بدان ایشان را مجازات کنی، یا روش نیکویی در مورد آن‌ها انتخاب می‌نمایی؟

«قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم يرد الى ربه فيعذبه عذابا نكرا»

ذو القرنين گفت: ما کسی را که ستم ورزیده مجازات خواهیم کرد، سپس او به سوی پروردگارش باز می‌گردد و خداوند او را مجازاتی شدید خواهد نمود، یعنی ظالمان و ستمگران، هم مجازات این دنیا را می‌کشند و هم عذاب آخرت را.

«واما من امن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا يسرا» «و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر - بیشتر از استحقاقش - خواهد داشت و ما به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت.

سفر به مشرق

ذو القرنين سفر خود را به غرب پایان داد و دوباره عزم سفر کرد، قرآن می‌گوید: «ثم اتبع سببا» سپس بار دیگر از وسایلی که در اختیار داشت استفاده کرد و به طرف مشرق حرکت نمود.

«حتى اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا»

همچنان به راه خود به طرف مشرق ادامه داد تا به صحرایی نزدیک به محل طلوع خورشید رسید. در آنجا دید که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که برایشان در برابر تابش آفتاب، هیچ‌گونه پوشش و سایبانی قرار نداده بودیم.

«كذلك و قد احطنا بما لديه خبرا» «آری، ذو القرنين این چنین بود! و ما به خوبی از امکانات و فعالیت‌های او آگاه بودیم. برگشت از مشرق و سفر به طرف کوه‌های یاجوج و ماجوج» ثم اتبع سببا «باز از وسایل مهمی که در اختیار داشت استفاده کرد و به قصد سفر حرکت نمود.

«حتى اذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا»

همچنان راه خود را ادامه داد تا به میان دو کوه رسید و در کنار آن دو کوه، قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند؛ یعنی خیلی ساده و بسیط‌الفهم بودند.

«قالوا يا ذا القرنين ان ياجوج و ماجوج مفسدون في الارض فهل نجعل لك خراجا على ان تجعل بيننا و بينهم سدا» «آن

گروه - وقتی ذو القرنين را با آن قدرت و توانایی دیدند - به او گفتند: ای ذو القرنين، طایفه یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند، آیا حاضری پولی از ما بگیری و میان ما و آن‌ها سدی ایجاد نمایی؟!

«قال ما مكنى فيه ربى خير فاعينونى بقوة اجعل بينكم و بينهم ردما»

ذو القرنين در پاسخ آنان گفت: اموال و امکاناتی که پروردگارم در اختیارم گذاشته، از آنچه شما پیشنهاد می‌کنید بهتر است. بنابراین من از شما اجر و مزد نمی‌خواهم! فقط مرا با نیروی انسانی کمک کنید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی ایجاد

نمایم!

ساختن سد» اتونی زبر الحديد حتى اذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى اذا جعله نارا «در ابتدای کار سدسازی، ذو

القرنین چنین دستور داد :قطعاًت بزرگ آهن برایم بیاورید و آنها را روی هم بچینید تا اینکه کاملاً میان دو کوه را بپوشانند .بعد گفت :در اطراف آن آتش بیفروزید و در آن بدمید.

آنان چنین کردند تا قطعاًت آهن سرخ و گداخته گردید .

«قال اتونی افرغ علیه قطراً «بعد گفت :اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا روی این بریزم !و به این ترتیب، سدی آهنین در مقابل یاجوج و ماجوج ایجاد کرد، چنان که قرآن می گوید :

«فما اسطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا «پس از آن دیگر آن گروه مفسد قادر نبودند از روی آن عبور کرده یا راه نفوذ و حفره‌ای در آن ایجاد کنند .

«قال هذا رحمه من ربى «ذو القرنين در پایان کار سد گفت :این سد خود نعمت و رحمتی از پروردگار من است !

«فاذا جاء وعد ربى جعله دكاء و كان وعد ربى حقا «گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است، بلکه آن زمان که وعده پروردگارم فرارسد، آن را در هم می‌کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می‌سازد و وعده پروردگارم حق است و تحقق خواهد یافت(وعده‌ای که بر اساس آن، در آستانه رستاخیز سازمان دنیا به هم خورده و تمامی

استحکامات آن فرو خواهد ریخت)

فصل سوم

-مسافرت‌های ذو القرنین

همانطور که در گذشته عرض کردیم، قرآن فقط به چند جهت از شخصیت ذو القرنین اشاره کرده است .البته بعضی جوانب را نیز می‌توان از لابه‌لای کلمات و جملات داستان به دست آورد که در اینجا به یک‌یک آن موارد اشاره کرده و به توضیح آن می‌پردازیم .

نام ذو القرنین

ذو القرنین، قبل از اینکه داستانش در قرآن بیاید و حتی در زمان زندگی‌اش به همین نام خوانده می‌شده است و این چنین نیست که بعدها این لقب را گرفته باشد .این نکته از این آیات قرآن یعنی «يسئلونك عن ذي القرنين «از تو ای پیامبر، درباره ذو

القرنین سؤال می‌کنند» قلنا يا ذاالقرنین «ما گفتیم ای ذو القرنین، و» قالوا يا ذاالقرنین «آن قوم گفتند :ای ذو القرنین به خوبی استفاده می‌شود.

از جمله اول بر می‌آید که در عصر رسول خداصلی الله علیه‌وآله، قبل از نزول این قصه، چنین اسمی بر سر زبان‌ها بوده است که از آن جناب داستانش را پرسیده‌اند، و از دو جمله بعدی نیز به خوبی معلوم می‌شود که ذو القرنین در زمان حیاتش همین لقب را داشته و او را به این نام خطاب می‌کرده‌اند .

توانایی‌های ذو القرنین

ذو القرنین از قدرت و مکتب‌بسیاری برخوردار بود و خداوند وسایل غلبه بر مشکلات و دستیابی به اهداف مهم زندگی را به او عنایت کرده بود . این اسباب و وسایل، شامل علم و دین، عقل و درایت، نیروی جسمی، مال و لشکر زیاد، وسعت قلمرو، قدرت مدیریت و امثال آن بودند، و همه این خصوصیات از آیه کریمه زیر به خوبی استفاده می‌شود :

«انا مکننا له فی الارض واتیناه من کل شیء سببا» «ما او را در زمین قدرت و حکومت دادیم و وسایل دستیابی به هر چیزی را در اختیارش گذاردیم .

البته، از مجموعه داستان نیز این مطلب فهمیده می‌شود : توانایی اینکه به مشرق و مغرب آفتاب برود و آن سد عظیم را با توجه به وسایل آن روزگار بسازد و قدرت خود را در دورترین نقاط زمین اعمال کند، همه و همه، شاهد قدرت و توانایی بسیار او می‌باشد .

دین ذو القرنین

ذو القرنین مردی مؤمن به خداوند و روز قیامت و متدین به دین حق بوده است و این نکته از آیات زیر به دست می‌آید :

«قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا» «ذو القرنین گفت : ما کسی را که ستم ورزیده مجازات خواهیم کرد . سپس او به سوی پروردگارش باز می‌گردد و خداوند او را مجازات شدیدی خواهد نمود .

«واما من امن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی» «و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکو خواهد داشت .

«قال هذا رحمہ من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا» «ذو القرنین در پایان کار سدسازی گفت : این سد نعمت و رحمتی از سوی پروردگار من است و هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد، آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگار حق است و تحقق خواهد یافت .

مقام و حکومت دینی ذو القرنین

از مجموع این آیات بر می‌آید که او دارای مقام و حکومتی دینی بوده است . در آیه کریمه زیر می‌خوانیم :

«قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا» «ما به ذو القرنین گفتیم :

ای ذو القرنین! آیا می‌خواهی بدان ایشان را مجازات کنی یا روش نیکویی در مورد آنها انتخاب می‌نمایی؟

خداوند طبق این آیه به او اختیار تام می‌دهد، و این خود شاهد بر این مطلب است که وی از سوی وحی الهی یا پیامبری از پیامبران، تایید و راهنمایی می‌شده است.

این مطلب از جواب ذو القرنین به این فراز روشن‌تر می‌شود، گویا هدف او از بیان چنین جوابی، اشاره به این نکته است که مردم در برابر دعوت به توحید و مبارزه با شرک، به دو گروه تقسیم خواهند شد؛ کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند، که مطمئناً پاداشی نیکو خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد، و آنها که در برابر این دعوت موضع‌گیری خصمانه داشته و به ظلم و فساد ادامه دهند، که مجازات خواهند گردید .

علاوه بر این، در آیه‌ای دیگر نیز می‌خوانیم :

«کذلک و قد احطنا بما لدیه خبرا» «کار ذو القرنین چنین بود، و ما به خوبی از امکانات و آنچه نزد وی صورت می‌گرفت، اطلاع داشتیم .

ظاهراً این آیه هم کنایه از این مطلب است که آنچه او تصمیم می‌گرفت، به هدایت خداوند و امر او بود و در هیچ کاری اقدام نمی‌نمود، مگر آن که خداوند او را مأمور کرده بود .

بنابراین، مجموع این آیات این مفهوم را می‌رساند که مکالمه خداوند سبحان با ذو القرنین از سوی پیامبری که همراه او بوده صورت می‌گرفته است و او حکومتی مثل حکومت جناب طالوت بر بنی‌اسرائیل داشته است.

این حکومت از طرف خدا و با الهام پیامبری از پیامبران بوده و کارهایش رانیز به هدایت همان پیامبر انجام می‌داده است .

یک سؤال و پاسخ آن در اینجا سؤال پیش می‌آید و آن اینکه می‌بینیم که خداوند می‌فرماید: «ما به ذو القرنین گفتیم»....، بنابراین چرا مفسران صریحاً نگفته‌اند که ذو القرنین خود پیامبری از پیامبران الهی بوده است؟

پیش از این گفتیم که گفتگوی خداوند با انسان، امکان دارد به صورت «گفتگوی پیامبری» یا «الهام» یا «گفتگو از طریق

یک پیامبر» باشد، لذا معلوم نیست که ذو القرنین واقعاً پیامبر باشد و گفتگوی خداوند سبحان با وی از نوع وحی پیامبری

باشد؛ چرا که اگر ایشان پیامبر بود، همچون بسیاری دیگر از پیامبران که در قرآن نامشان آمده است، به پیامبری او نیز

تصریح می‌شد. مثل «واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیا» و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که در وعده‌هایش صادق بود و رسول و پیامبر بود.

«و ان الیاس لمن المرسلین» و الیاس از رسولان] ما [بود.

و همچنین آیات ۴۱ سوره مریم و ۱۳۳ سوره صافات و آیات بسیار دیگری که در آن به پیامبری رسولان الهی تصریح شده است .

بنابراین، نمی‌توان با اطمینان گفت که ذو القرنین پیامبر بوده است و پیامبری کسی را نیز با احتمال نمی‌توان اثبات کرد .

مسافرت‌های ذو القرنین

مهم‌ترین چیزی که از تاریخ زندگی ذو القرنین در قرآن آمده است، مسافرت‌های سه‌گانه او به نقاط مختلف دنیا است ؛

مسافرت به مغرب، مسافرت به مشرق و برگشت از مشرق به طرف کوه‌های یاجوج و ماجوج . باید توجه داشت که ذکر مشرق و مغرب به خاطر آن نیست که او فقط به مشرق و مغرب سفر کرده، بلکه منظور این است که از محل زندگی خود تا مغرب و از آنجا تا مشرق و از مشرق تا محل کوه‌های یاجوج و ماجوج مسیری طولانی را طی کرده است .

ذکر این مناطق شاید بدان جهت است که پرسش سؤال کنندگان درباره ذو القرنین همین بوده ؛ یعنی پرسیدند آن شخصی که به مشرق و مغرب عالم سفر کرد تا به سد یاجوج و ماجوج رسید که بود؟

اما این که هدف او از این کار چه بوده، از شکل بیان آن در قرآن کریم، چنین به نظر می‌رسد که او به منظور گسترش عدالت در جهان و خدمت به مردم سفر می‌کرده است .

مسافرت به مغرب

ذو القرنین در اولین مسافرت خود به طرف مغرب حرکت کرد و آنقدر در خشکی پیش رفت تا به غروبگاه خورشید رسید . در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریایی تیره و گل‌آلود (فرو می‌رود) . احتمالاً منظور این است که او به ساحل دریایی رسید که دیگر ماورای آن امید خشکی نمی‌رفت و چنین به نظرش می‌رسید که آفتاب در دریا غروب می‌کند ؛ چون انتهای افق به دریا چسبیده بود . ذو القرنین در این منطقه به طایفه‌ای برخورد :

«قلنا یا ذاالقرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا» «به ذو القرنین گفتیم : ای ذو القرنین ! بدان ایشان را مجازات می‌کنی یا روشی نیکو در مورد آنان انتخاب می‌نمایی؟

این نکته از آیه کریمه فوق به دست می‌آید که آن طایفه مجموعه‌ای از افراد نیک و بد بودند ؛ چون اگر همه مردمی خوب و صالح بودند و در میان ایشان ظالم و مفسد وجود نداشت، چگونه ممکن بود که خداوند به او چنین اختیار تامی بدهد؟

از لحن این آیه و پاسخ ذو القرنین که چند سطر بعد می‌آید، چنین به نظر می‌رسد که در آن منطقه ظلم و فساد برپا بوده است ؛ زیرا هر دو جا عذاب و مجازات اول گفته شده است .

بالاخره خداوند طبق آیه کریمه بالا به ذو القرنین اختیار داد و پرسید که با ایشان چه می‌کنی؟ ذو القرنین برنامه خود را چنین بیان کرد: «مردم این منطقه از جهت صلاح و فساد به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: یک عده ظالمان و فاسدان که در مقابل روند

زندگی و حیات انسانی اخلاص ایجاد می‌کنند و عده دیگر، صالحان و کسانی که در جهت مصالح حیات و زندگی بشر حرکت می‌کنند. این دو گروه، با دو گونه برخورد روبه‌رو خواهند شد؛ چنان که در آیات می‌خوانیم:

«اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نكرا.»

هر کس ظلم و فساد کند، او را مجازات می‌کنیم و خداوند نیز او را بعد از مرگ عذاب خواهد کرد.

«واما من امن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا.»

و هر کس ایمان بیاورد و رفتارهایی نیکو داشته باشد، پاداشی نیکوتر از استحقاقش خواهد داشت و ما به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت؛ یعنی از امنیت، رفاه و امکانات اجتماعی این دنیا و پاداش آخرت برخوردار خواهد شد و ما نیز قوانین سهل و آسانی برایش وضع خواهیم کرد.

ذو القرنین بعد از مجازات ستمگران آن قوم غربی و برقراری امنیت و احتمالا وضع یک سری قوانین برای مردم آن منطقه، سفر خود را به مغرب زمین پایان داد و به طرف مشرق حرکت کرد.

«ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ مطلع الشمس» دوباره وسایل سفر را فراهم آورد و به سوی مشرق حرکت کرد تا به محل طلوع خورشید رسید.

مسافرت به مشرق همان طور که گفتیم، ذو القرنین مسافرت دوم خود را از مناطق غربی به طرف مشرق زمین شروع کرد و تا دورترین مناطق شرقی (۱۷) پیش رفت و در آخرین صحرای شرقی به مردمی برخورد کرد که از جهت تمدن در سطح بسیار پایینی بودند:

«حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا» همچنان به راه خود به طرف مشرق ادامه داد تا به صحرایی نزدیک محل طلوع خورشید رسید و در آنجا دید که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن، هیچ گونه پوشش و سایبانی برایشان قرار نداده بودیم.

آن مردم در صحرا و بر روی خاک زندگی می‌کردند و هنوز به این سطح فکری نرسیده بودند که اهمیت‌خانه‌سازی و یا چادر زدن را بفهمند، چه رسد به این که علم ساختمان‌سازی و خیمه‌زدن را بدانند یا بیاموزند. حتی عده‌ای از مفسرین، با برداشت از همین آیه قرآن گفته‌اند که این جمعیت به صورت عریان و یا با پوشش بسیار کمی زندگی می‌کرده‌اند؛

پوششی که بدن آن‌ها را از آفتاب نمی‌پوشانیده است. اینکه ذو القرنین در این منطقه، برای رهایی آنان از این وضع سخت زندگی چه کرد، از آیات قرآن چیزی در این مورد به دست نمی‌آید.

یک پرسش و پاسخ آن

حال ممکن است شما بگوئید چرا قرآن این داستان را بدین صورت سربسته نقل کرده است؟ و این گونه نقل داستان چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟

در پاسخ می‌گوئیم که اصل داستان ذو القرنین برای پاسخ به سؤالی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: آن مردی که به مشرق و مغرب عالم سفر کرد تا به سد یاجوج و ماجوج رسید که بود؟ و داستانش چه بود؟ بنابراین مجموع داستان با هدف پاسخگویی به آن سؤال مطرح شده است و همین اندازه در پاسخ آنان کافی و نتیجه‌بخش بوده است. علاوه بر این، سایر قسمت‌های داستان، نکات جالبی دارد که در فصل «نکات جالب و پندآموز» به برخی از آن نکته‌ها اشاره خواهیم کرد. همچنین باید اضافه کرد که هنوز کسی ادعا نکرده است که تمام جوانب این آیات را فهمیده و درک کرده، لذا ممکن است در آینده نکات تازه‌ای از این آیات به دست آید.

سفر به کوه‌های یاجوج و ماجوج

ذو القرنین بعد از مسافرت به منتهی‌الیه مشرق دوباره حرکت کرد، سرزمین‌ها را در نوردید تا به تنگه‌ای در میان یک سد طبیعی طولانی رسید. این سد طبیعی، احتمالا کوه‌هایی بوده که همچون یک دیوار عظیم بین دو منطقه فاصله انداخته بودند و تنها راه

ارتباطی بین آن دو منطقه، تنگه‌ای بیش نبوده است؛ تنگه‌ای که آن رشته کوه‌های طولانی را به دو نیم کرده و تبدیل به دو دیوار می‌کرده است و ظاهراً کلمه «سدین دو سد» در قرآن به همین معناست:

«ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما» همچنان راه خود را ادامه داد تا به میان دو کوه رسید و در کنار آن دو کوه مردمی را یافت. ...

نزدیک آن تنگه، گروهی از مردم زندگی می‌کردند و این همان تنگه‌ای است که به درخواست مردم ساکن آن منطقه، سد ذو القرنین بر آن ساخته شد.

مردمی که نزدیک آن تنگه زندگی می‌کردند این مردم، از نظر فهم افراد بسیار ساده‌ای بودند. مرحوم علامه طباطبایی در توضیح آیه کریمه «وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا» در نزدیکی آن دو کوه مردمی را دید که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند، چنین فرموده است: «این جمله کنایه از سادگی و بساطت فهم آن مردم است.

اما در عین حال که در این حد از فهم و سادگی بودند، با دیدن ذو القرنین و شناخت توانایی‌های او، از وی درخواست ساختن سدی کردند و از پیشنهاد پرداخت دستمزد به ذو القرنین معلوم می‌شود که هم دارای فهم اقتصادی بوده‌اند و هم امکانات اقتصادی داشته‌اند. همچنین از نظر نیروی کار، شناخت آهن و فلزها و توانایی و امکان بهره‌برداری از آن، در حد قابل قبولی بوده‌اند که جزئیات آن در ضمن داستان سدسازی معلوم خواهد شد.

پیشنهاد و درخواست ساختن سد

مردمی که نزدیک آن تنگه زندگی می‌کردند، از هجوم و غارت اقوام یاجوج و ماجوج در زحمت و شکنجه بودند. اقوام یاجوج و ماجوج طوایفی جنگ‌طلب و غارتگر بودند که در جایی پشت آن تنگه و کوه‌ها زندگی می‌کردند و هر از گاهی از طریق آن تنگه به این مردم حمله کرده و آن‌ها را قتل و غارت می‌کردند. لذا این تنگه، محل نفوذ یا موضعی سوق الجیشی برای برتری نظامی آن اقوام غارتگر بوده است.

این مردم مظلوم وقتی قدرت و توانایی ذو القرنین را دیدند، مقدم او را غنیمت شمرده و دست به دامن او زدند:

«قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض» گفتند: ای ذو القرنین، اقوام یاجوج و ماجوج در این زمین فساد و ظلم می‌کنند.

و از او تقاضای ساختن مانعی در مقابل حمله آن طایفه ستمگر کردند و تاکید نمودند که در مقابل ساختن این سد، اموالی را نیز به‌عنوان دستمزد پرداخت خواهند کرد: «فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا» «آیا حاضری پولی از ما بگیری و

میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟

ذو القرنین پیشنهاد اجرت آن‌ها را نپذیرفت و گفت: من به اموال شما احتیاجی ندارم و از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم:

«قال ما مکنی فیه ربی خیر» «ذو القرنین در جواب ایشان پاسخ داد: اموال و امکاناتی که پروردگارم در اختیارم گذاشته، از مالی که شما به من وعده می‌دهید بهتر است.

با این حال گفت: اگر می‌خواهید چنین مانعی بسازم، باید مرا با کارگران خود کمک کنید و مصالح ساختمانی بیاورید:

«فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما» «اجر و مزد نمی‌خواهم، فقط مرا با نیروی انسانی کمک کنید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی ایجاد کنم! بالاخره قرار شد سدی با نیروی انسانی مردم و طراحی، مدیریت و اجرای ذو القرنین ساخته شود و بدین ترتیب، کار سدسازی شروع شد.

سدسازی

ابتدا ذو القرنین دستور داد تا قطعات بزرگی از آهن بیاورند و آنها را درون تنگه روی هم بچینند :

«اتونی زبر الحديد» قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید و آنها را روی هم بچینید . مردم آهن زیادی آوردند و بر روی هم چیدند تا بالاخره تنگه میان دو کوه پر شد » : حتی اذا ساوی بین الصدفین «آنگاه گفت : هیزم و مواد آتش را بیاورید و در اطراف سد

آتش روشن کنید و با نصب دمه‌های آهنگری (و وسایلی از این قبیل) در اطراف سد، در آتش بدمید تا قطعات آهن سرخ و گداخته شود .

«قال انفخوا حتی اذا جعله نارا» گفت : در آتش بدمید . آنان چنین کردند، تا حدی که آتش قطعات آهن را کاملاً سرخ و گداخته کرد .

در مرحله آخر مجموعه آن سد آهنین را با لایه‌ای از مس پوشانید تا آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کند » : قال اتونی افرغ علیه قطرا «گفت : اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا روی این سد بریزیم .

در حقیقت او می‌خواست آهن آلات را با حرارت به یکدیگر پیوند داده و با ریختن مس مذاب روی آنها سد یکپارچه و غیرقابل نفوذی به وجود آورد .

گویا در دانش امروز اثبات شده است که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند، مقاومت آن را بسیار زیاده‌تر می‌کند . و ذو القرنین اقدام به چنین کاری کرد .

سرانجام سد آهنین و مرتفع ذو القرنین ساخته شد و به صورت مانعی مستحکم بر سر راه اقوام یاجوج و ماجوج قرار گرفت . آن‌چنان مرتفع که نمی‌توانستند از روی آن عبور کنند، و به قدری مستحکم که نمی‌توانستند در آن حفره یا راه نفوذی ایجاد کنند :

«فما استطاعوا ان یظهروه وما استطاعوا له نقبا» پس از آن، دیگر آن گروه مفسد قادر نبودند از روی آن عبور کرده یا راه نفوذ و حفره‌ای در آن ایجاد کنند .

در اینجا ذو القرنین از فرصت استفاده کرده و مردم را به یاد خداوند، نعمات او و قیامت می‌اندازد و توجه می‌دهد که این امنیت، نتیجه مرحمت و لطف خداوند است و باید بدانند که دنیا و آنچه در آن است، فقط مدت زمان معینی خواهد ماند و آن هنگام که

خداوند بخواهد، در آستانه قیامت، همه چیز ویران خواهد شد :

«قال هذا رحمه من ربی» گفت: این سد خود نعمتی از سوی پروردگار من است. یعنی این خداوند بود که از رحمت خود اراده کرد تا سد و سپری برای شما مردم در مقابل اقوام یاجوج و ماجوج ایجاد کنیم، اما بدانید: «فاذا جاء وعد ربی جعله دكاء وکان وعد ربی حقا» هنگامی که وعده پروردگارم (قیامت) فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است و مطمئناً تحقق خواهد یافت.

فصل چهارم

نکات جالب و پندآموز

یکی از مهم‌ترین قسمت‌های نقل هر داستان، طرح نکات جالب و آموزنده آن است. در این فصل به پیروی از کتاب ارزشمند تفسیر نمونه و با بهره‌گیری از آن، دوازده نکته جالب و پندآموز از داستان ذو القرنین را بازنویسی کرده و تقدیم می‌نماییم:

۱. نخستین درسی که از این داستان می‌آموزیم، آن است که در این جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب آن انجام نمی‌گیرد. به همین جهت، خداوند برای پیشرفت کار ذو القرنین اسباب پیشرفت و پیروزی را به او داد: «واتیناه من کل شیء سببا» و وسایل دستیابی به هر چیزی را در اختیارش گذاردیم و او هم از این اسباب به خوبی بهره گرفت: «فاتبع سببا». بنابراین آن‌ها که انتظار دارند بدون تهیه اسباب و وسایل لازم و بدون استفاده از آن‌ها به پیروزی برسند، به جایی نخواهند رسید، حتی اگر ذو القرنین باشند!

۲. یک مدیریت فراگیر، نمی‌تواند نسبت به تفاوت و تنوع مجموعه تحت اداره‌اش و شرایط مختلف آن‌ها بی‌اعتنا باشد، به همین دلیل ذو القرنین که صاحب یک حکومت الهی بود، به هنگام برخورد با اقوام گوناگون که هرکدام زندگی مخصوص به خود داشتند، متناسب با آن‌ها رفتار کرد و همه را زیر بال و پر خویش گرفت.

۳. تکلیف شاق هرگز مناسب یک حکومت عدل نیست. به همین دلیل ذو القرنین بعد از آن که تصریح کرد: «من ظالمان را مجازات خواهم کرد و صالحان را پاداش نیکو خواهم داد، اضافه نمود: «وستقول له من امرنا یسرا»؛ یعنی ما برای مردم صالح این سرزمین قوانین و برنامه‌های آسانی وضع خواهیم کرد تا توانایی انجام آن را از روی میل و رغبت و شوق داشته باشند.

۴. از نکات جالب این داستان وجود سه نوع متفاوت از مردم به طور همزمان در مناطق مختلف می‌باشد، مردمی گرفتار ظالمین داخلی و تا حدی متمدن، به طوری که گویا ذو القرنین بعد از برقراری نظم و مجازات ظالمین، برای آنان قوانینی هم وضع کرد؛ مردمی از جهت تمدن در حد صفر، به طوری که حتی ساییانی هم برای خود نساخته بودند؛ و مردمی دیگر از جهت صنعت و اقتصاد در حدی مطلوب، ولی گرفتار ناامنی و غارتگران خارجی.

۵. ذو القرنین حتی جمعیتی را که به گفته قرآن سخنی نمی‌فهمیدند و ساده‌لوح بودند، از نظر دور نداشت و به درددل آن‌ها گوش فراداد و نیازشان را برطرف ساخت و میان آن‌ها و دشمنشان سد محکمی برپا کرد. با اینکه می‌توانست چنین مردمی را با وعده و وعید قانع کند و زحمتی برای آنان متحمل نشود، ولی بدون هیچ‌گونه چشمداشتی به سازندگی در آن منطقه همت گماشت.

۶. امنیت، نخستین و مهم‌ترین شرط یک زندگی سالم و اجتماعی است. به همین جهت ذو القرنین برای تامین امنیت قومی که مورد تهدید و غارت بودند، پرزحمت‌ترین کارها را برعهده گرفت و برای جلوگیری از یورش مفسدان، نیرومندترین سدها را ساخت.

اصولا تا وقتی که جلو مفسدان با قاطعیت و با نیرومندترین مانع گرفته نشود، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. به همین دلیل حضرت ابراهیم‌علیه السلام هنگام بنای کعبه نخستین چیزی که از خداوند سبحان برای آن سرزمین تقاضا کرد، نعمت امنیت بود: «رب اجعل هذا البلد امانا واجنبی وبنی ان نعبد الاصنام (19)» «پروردگارا! این شهر (را شهر امنی قرار ده! و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار.

و نیز به همین دلیل در نظام قضایی اسلام سخت‌ترین مجازات‌ها برای کسانی است که امنیت جامعه را به خطر می‌اندازند: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی» SPAN- /> فی الدنيا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور

رحیم «مجازات آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا چهار انگشت (از دست راست) (و پای) چپ (آن‌ها، به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند. این رسوایی آن‌ها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند مگر آن‌ها که پیش از دست‌یافتن شما بر آنان توبه کنند. پس بدانید) خدا توبه آن‌ها را می‌پذیرد (و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۷. درس دیگری که از این ماجرای تاریخی می‌توان آموخت، این است که صاحبان اصلی درد باید در انجام کار خود شریک باشند. به همین خاطر ذو القرنین به گروهی که از هجوم اقوام یاجوج و ماجوج شکایت داشتند، گفت: «فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما» «مرا با نیروی انسانی کمک کنید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی ایجاد کنم! و در تمام مراحل سدسازی از نیروی کار آنان بهره جست.

اساساً چیزی که با همکاری استفاده‌کنندگان آن ساخته شود، هم بهتر و زودتر ساخته می‌شود و هم نتیجه حاصل از آن مورد ارج و قدردانی مناسبی قرار می‌گیرد؛ چرا که استفاده‌کنندگان خود رنج تهیه آن را چشیده‌اند و به ارزش آن واقفند.

۸. هر شخص یا گروهی که خواستار انجام کاری است، خود باید حاضر به هرگونه همکاری و تلاش در راه انجام آن باشد. در نتیجه این آمادگی و تلاش همه‌جانبه (به اضافه مدیریت صحیح و امین) است که انسان دست‌به‌انجام هر کار مهم و بزرگی بزند، در آن موفق می‌شود؛ چنان که آن مردم توانستند آن چنان سد مهم و محیر العقولی بسازند.

۹. یک رهبر الهی باید بی‌اعتنا به مال و مادیات باشد و به آنچه خدا در اختیارش گذارده، قناعت کند. لذا می‌بینیم که ذو القرنین برخلاف سلاطین دیگر که حرص و ولع عجیبی به اندوختن اموال دارند، هنگامی که پیشنهاد مال و اموال به او می‌شود نمی‌پذیرد و می‌گوید: «ما مکنی فیه ربی خیر» «آنچه پروردگارم در اختیارم گذاشته از مالی که شما پیشنهاد می‌کنید، بهتراست. بنابراین من از شما اجر و مزد نمی‌خواهم».

در قرآن مجید به طور مکرر در داستان انبیاء می‌خوانیم که یکی از اساسی‌ترین سخن‌های ایشان این بوده: «وما اسئلكم علیه من اجر ان اجرى الا على رب العالمین» «حضرت نوح علیه السلام بعد از اعلام رسالت خویش به قوم خود گفت: «و من برای این دعوت هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است».

۱۰. درس دیگر این داستان محکم‌کاری است. ذو القرنین در بنای این سد از قطعات بزرگ آهن استفاده کرد و برای اینکه این قطعات به هم جوش بخورند، آن‌ها را در آتش گداخت و برای اینکه عمر سد طولانی شود و در برابر تأثیرات هوا و رطوبت باران مقاومت کند، آن را با لایه‌ای از مس پوشاند.

۱۱. انسان هر قدر قوی، نیرومند و متمکن باشد و از عهده انجام کارهای بزرگ برآید، هرگز نباید به خود بی‌بالد و یا مغرور شود. این درس دیگر این داستان است. ذو القرنین در همه جا به قدرت پروردگار تکیه می‌کرد. به هنگام پیشنهاد کمک مالی گفت: «ما مکنی فیه ربی خیر» «آنچه پروردگارم در اختیارم گذارده بهتر است. و بعد از اتمام کار سد گفت: «هذا رحمه من ربی» «این سد نعمت و رحمتی از پروردگار من است».

۱۲. همه چیز زایل شدنی است و محکم‌ترین بناهای این جهان سرانجام خلل خواهد یافت؛ هرچند از آهن و پولاد یکپارچه باشد. این نیز درسی است برای انسان‌ها که دنیا را جاودانه ندانند و در جمع مال و کسب مقام، بی‌قید و شرط و حریصانه نکوشند و بدانند که تمام آنچه در دنیا است - سد ذو القرنین که سهل است، خورشید با آن عظمتش - خاموش و فانی می‌شود. کوه‌ها با تمام صلابتشان متلاشی می‌شوند و نیز انسان که در این میان از همه آسیب‌پذیرتر است: «کل من علیها

فان و بقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام «همه کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند». تنها ذات شکوهمند و گرامی پروردگار تو است که باقی می‌ماند.

آیا اندیشه در این واقعیت کافی نیست تا جلو خودگامگی‌های انسان را بگیرد؟

باید دانست که نکات پندآموز این داستان محدود به این دوازده نکته نیست و شما نیز می‌توانید با تعمق در جوانب داستان نکات بیشتری به دست آورید.

فصل پنجم

بحث‌های تاریخی

به لطف خداوند، تاکنون آنچه را با فهم قاصر ما در مورد بخش‌های مختلف داستان ذو القرنین از قرآن کریم به دست می‌آمد بیان کردیم، اما راجع به اینکه ذو القرنین کدام شخصیت تاریخی است؟ سدش کجاست؟ آیا سد ذو القرنین تا عصر حاضر موجود است یا از بین رفته؟ و اینکه اقوام یاجوج و ماجوج مشخصا کدام قوم هستند؟ و آیا فعلا موجودند یا منقرض شده‌اند؟ از قرآن و مجموع روایات، شواهد محکم و قابل استنادی درباره آن به دست نمی‌آید. ولی باتوجه به نظریات تاریخی می‌توان در این باره احتمالاتی را مطرح کرد، و اینک به‌حول و قوه الهی این بخش را تحت عنوان «بحث‌های تاریخی» در سه قسمت بررسی و تقدیم می‌کنیم:

سد ذو القرنین و یاجوج و ماجوج از نظر تاریخ همان‌طور که می‌دانید، در تاریخ پیشینیان، درباره پادشاهان، سلاطین، بزرگان و امت‌های قبل از تاریخ وقایعی نگاشته شده است، اما درباره پادشاهی که در دوران حکومتش به نام ذو القرنین یا نامی شبیه آن خوانده می‌شده، چیزی گفته نشده است.

همچنین درباره یاجوج و ماجوج و اقوامی به این نام و سدی که ذو القرنین ساخته، هیچ سختی به میان نیامده است. فقط اشعاری را به یکی از پادشاهان یمن نسبت می‌دهند که برای افتخار به نسب خویش سروده و یکی از پدران خود را که قبلا سمت پادشاهی یمن داشته، ذو القرنین نامیده است. در همان شعر آمده است که او به مغرب و مشرق عالم سفر کرد و سد یاجوج و ماجوج را ساخت.

از عبارات کتب عهد عتیق چنین استفاده می‌شود که «ماجوج» یا «جوج و ماجوج» امت یا امت‌هایی عظیم بوده‌اند که در سمت بالای شمال آسیا زندگی می‌کرده‌اند و مردمانی جنگجو، جنگ‌طلب و غارتگر بوده‌اند.

ایشان اضافه کرده است:

اینجاست که ذهن آدمی حدس قریبی می‌زند و آن این است که ذو القرنین یکی از ملوک بزرگی باشد که راه این امت‌های مفسد را سد کرده و سدی که او زده فاصل میان دو منطقه شمالی و جنوبی آسیا باشد؛ مانند دیوار چین، سد باب‌الابواب، سد داریال یا غیر اینها.

اقوامی شبیه یاجوج و ماجوج در تاریخ

علامه طباطبایی رحمه الله بعد به بررسی تاریخ گذشتگان پرداخته و می‌گوید :

تاریخ امت‌های آن روز جهان اتفاق دارد بر اینکه ناحیه شمال شرقی آسیا یعنی بلندی‌های شمال چین، محل زندگی امتی بسیار بزرگ و وحشی بوده که جمعیت آن دائما در حال افزایش بوده است. این مردم همواره بر امت‌های مجاور خود مانند چین حمله

می‌بردند و چه بسا در همان جا زاد و ولد کرده و به سوی مناطق خاورمیانه و خاور نزدیک سرازیر می‌شدند. آنها به شمال اروپا نیز رخنه کردند. عده‌ای از آنان در همان سرزمین‌هایی که غارت کردند، سکنی گزیده، تمدنی به وجود آوردند و به زراعت و صنعت مشغول شدند چنان‌که اغلب سکنه اروپای شمالی از آنها ایند؛ عده‌ای دیگر هم برگشته و به همان غارتگری خود ادامه دادند.

یکی از مورخین گفته است که «یاجوج و ماجوج امت‌هایی هستند که در قسمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می‌کنند.» و این نظریه را از کتاب «فاکهة الخلفاء» و «تهذیب الاخلاق» ابن مسکویه و «رسائل» اخوان الصفا نقل کرده است.

نتیجه‌گیری

از مطالب این بخش می‌بینید که عبارات کتب عهد عتیق و نظریات تاریخی، این احتمال که سد ذو القرنین یکی از سدهای واقع در مناطق شمالی آسیا و جداکننده جنوب و شمال باشد و همچنین این احتمال که اقوام یاجوج و ماجوج همان اقوامی باشند که سابقا در شمال شرقی آسیا زندگی می‌کردند را تقویت می‌کند.

ذو القرنین و سد یاجوج و ماجوج از نظر مفسرین و مورخین مفسرین درباره اینکه ذو القرنین کدام شخصیت تاریخی است و سدش در کجاست، اختلاف نظر دارند. علامه طباطبایی رحمه الله در این باره هفت نظریه را به طور کامل نقل کرده و بعد آنها را نقد نموده است که خواننده محترم می‌تواند برای اطلاع از نظریات مختلف و بررسی آنها به تفسیر المیزان، جلد ۱۳ مراجعه نماید.

در اینجا چهار نظریه مهم‌تر را به اختصار بیان می‌کنیم :

-امپراتور چین» شین هوانگ تی «بعضی مورخین چنین گفته‌اند که ذو القرنین، امپراتور» شین هوانگ تی «یکی از پادشاهان چین باستان است و سد او همان دیوار چین می‌باشد .

اما باید دانست که دیوار چین با اوصاف سد ذو القرنین مطابقت ندارد، اولاً :سد ذو القرنین در تنگه‌ای میان دو کوه ساخته شده است، در صورتی که دیوار چین حدود سه هزار کیلومتر طول داشته و از کوه و دشت می‌گذرد ؛ثانیا :در ساخت سد ذو القرنین از آهن و مس مذاب استفاده شده است ؛در حالیکه دیوار چین با سنگ و مصالح معمولی ساخته شده است .بنابراین، این نظریه قابل قبول نیست .

-اسکندر مقدونی نظریه دومی که در اینجا می‌خواهیم ذکر کنیم این است که ذو القرنین همان اسکندر مقدونی معروف است که سد او همانند یک مثل بر سر زبان‌هاست .

این نظریه نیز همچون نظریه اول پذیرفتنی نیست، بلکه اشکال‌های بیشتری بر آن وارد است .در کلمات علامه طباطبایی رحمه الله هنگام نقد این نظریه چنین آمده است :

اوصافی که قرآن برای ذو القرنین شمرده را، تاریخ برای اسکندر مسلم نمی‌داند، بلکه آنها را انکار می‌کند ؛قرآن ذو القرنین را مردی مؤمن به خدا و روز جزا می‌شمارد، در حالی که اسکندر مردی وثنی مذهب و ستاره‌پرست بوده و قربانی کردنش برای ستاره مشتری معروف است.

نیز قرآن کریم فرموده ذو القرنین یکی از بندگان صالح خدا بوده که به عدل و رفق مدارا می‌کرده است، حال آنکه تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است .علاوه بر این، در هیچ یک از تواریخ نیامده که اسکندر مقدونی سدی به آن صورتی که قرآن ذکر کرده ساخته باشد.

-پادشاهی از یمن عده‌ای نیز معتقدند که ذو القرنین یکی از پادشاهان حمیری است که مرکز حکومتش در یمن بوده است . اما باید گفت که تاریخ، ساخت چنین سدی با آن اوصاف و در چنان مکانی را برای هیچ یک از پادشاهان یمن نقل نکرده است .یمنی‌ها اگر چه در سدسازی ماهر بوده‌اند، ولی سدهایشان با مصالح معمولی و به منظور ذخیره آب ساخته می‌شده است .

-کوروش هخامنشی جدیدترین نظریه درباره ذو القرنین آن است که او کوروش هخامنشی، پادشاه ایران باستان بوده و سد او سد» داریال «واقع در مناطق کوهستانی قفقاز و بین شهرهای» تفلیس «و» ولادی کیوکز «می‌باشد .

از آنجا که سه نظریه اول قابل قبول نبوده و نظریه چهارم نیز تا حدودی مورد تایید تاریخ و شواهد موجود می‌باشد، ما آن را بیشتر و مفصل‌تر از نظریات قبل توضیح می‌دهیم .

این نظریه «سراحمدخان هندی» است و دانشمند معروف مسلمان «مولانا ابو الکلام آزاد» که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بوده آن را در کتاب محققانه‌ای که در همین زمینه نگاشته است به طور مفصل و مستدل بیان کرده است.

«مولانا ابو الکلام» این نظریه را از چند جهت بررسی و اثبات کرده است که ما در اینجا چهار بخش اصلی آن را به طور خلاصه می‌آوریم :

یک : شخصیت ذو القرنین طبق نظریه قرآن، ذو القرنین مردمی مؤمن به خدا و معاد بوده است، کوروش نیز طبق نظر تاریخ و کتب عهد عتیق چنین بوده است . ذو القرنین پادشاهی عادل و رعیت‌پرور و دارای رافت و احسان بوده ، کوروش هم طبق تاریخ، کتب عهد عتیق و نظر مورخین قدیم مانند «هردوت» و دیگران پادشاهی با مروت، فتوت، سخاوت و کرم بوده است ، چنان که از تاریخ زندگی او و برخوردش با یاجیان و جبارانی که با او می‌جنگیدند یا او با ایشان جنگیده است، معلوم می‌شود .

ذو القرنین از طرف خداوند دارای توانایی‌ها و امکانات فراوانی مانند عقل، تدبیر، فضایل اخلاقی، ثروت و شوکت ظاهری بوده و کوروش نیز همه این‌ها را داشته است .

دو : مسافرت‌های ذو القرنین همان‌طور که قرآن درباره ذو القرنین فرموده، کوروش نیز سفرهایی به مغرب و مشرق داشته است و جریان سفر به مغرب او چنین است که پادشاه سرزمین «لیدیا»، بدون هیچ مجوز و عذری به طرف کوروش لشکرکشی کرد . کوروش نیز به طرف ایشان حرکت کرده و با آنان جنگید . پایتخت «لیدیا» را فتح کرد و بر آنان پیروز شد و بعد احسان کرده و آنان را عفو نمود . همچنین او سفری به مشرق داشته و تا «بکریا» «بلخ» پیش رفته است تا به غائله قبایل وحشی و صحرانشین آنجا پایان دهد .

سه : سدسازی ذو القرنین همان‌طور که ذو القرنین سدی آهنین برای جلوگیری از حملات اقوام یاجوج و ماجوج بنا کرد، کوروش نیز طبق نظر مورخین، سفری به طرف شمال ایران برای خاموش کردن فتنه‌ای در آن نواحی انجام داده است و گویا در همین سفر سد موجود در تنگه داریال را به درخواست اهالی آن مرز و بوم ساخته است . این سد تنها سدی است که در ساخت آن از آهن استفاده شده است و هم اکنون هم موجود است . به زبان محلی آن را «دمیر قاپو» یعنی «دروازه آهنی» می‌نامند . تنگه داریال واقع در سلسله جبال قفقاز است که از دریای خزر شروع شده و تا دریای سیاه ادامه دارد . این سلسله جبال به ضمیمه

دریای خزر و دریای سیاه مانعی طبیعی به طول هزارها کیلومتر بین شمال و جنوب آسیا بوده است و تنها راه بین شمال و جنوب همان تنگه داریال بوده که با سد دمیرقاپو بسته شده است .

چهار: نام ذو القرنین و تناسب آن با کوروش عده‌ای از مورخین گفته‌اند: ذو القرنین را از آن جهت ذو القرنین (صاحب دو قرن) می‌نامند که دارای تاج یا کلاهخودی با دو شاخک بوده است. در این باره باید گفت اخیراً مجسمه‌ای سنگی در مشهد مرغاب در جنوب ایران از کوروش کشف شده که تاجی بر سر دارد و دو شاخ مانند شاخ‌های قوچ بر آن دیده می‌شود. در کتاب دانیال هم، خوابی که وی برای کوروش نقل کرده او را به صورت قوچی که دو شاخ دارد، دیده است. طبق این نظریه، یاجوج و ماجوج همان مغول می‌باشند.

علامه طباطبایی رحمه الله بعد از نقل جواب این نظریه چنین گفته است: هر چند بعضی از جواب این نظریه خالی از اعتراضاتی نیست، لیکن از هر گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن‌تر و قابل قبول‌تر است. می‌بینید که علامه طباطبایی رحمه الله این نظریه را بهتر از نظریات دیگر می‌داند، ولی آن را به طور قطعی نپذیرفته و دارای اشکالاتی می‌داند. بنابراین آنچه بعضی از مؤلفین و محققین علوم قرآنی گفته‌اند که مرحوم طباطبایی رحمه الله در المیزان با این رای موافق است، صحیح نیست.

به هر حال هنوز شخصیت تاریخی ذو القرنین به طور قطعی کشف نشده است؛ اگرچه ممکن است در آینده و با کشف آثار باستانی و... مشخص شود.

آخرین کلامی که در این باره می‌گوئیم این است که اگرچه هنوز شخص ذو القرنین و زمان زندگی‌اش به طور مسلم و مشخص برای ما معلوم نیست، اصل وجود او واقعیت بوده و افسانه نیست؛ زیرا در قرآن کریم به عنوان یک واقعیت تاریخی بیان شده است، نه به عنوان یک مثل یا چیزی شبیه آن.

یاجوج و ماجوج کیانند؟

در دو سوره قرآن کریم، از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده است؛ یکی آیات مورد بحث و دیگری آیه ۹۶ سوره انبیاء که به مطالب این آیه می‌پردازیم.

آنچه تاکنون مشخص شده این است که یاجوج و ماجوج اقوامی مفسد و خونخوار از انسان‌ها بوده‌اند که همواره برای ساکنان اطراف محل سکونت خویش مزاحمت و ناامنی ایجاد می‌کرده‌اند. اکنون می‌گوئیم که اکثر مؤلفین و اهل تفسیر، یاجوج و ماجوج را طوایفی از مغول دانسته‌اند که در مناطق شمالی آسیا می‌زیسته‌اند. البته باید دانست قبول این نکته که یاجوج و ماجوج اقوامی از مغول هستند، غیر از نظریه‌ای است که ذو القرنین را کوروش می‌داند؛ یعنی ممکن است کسی قبول نکند که ذو القرنین کوروش است؛

ولی در عین حال یاجوج و ماجوج را مغول بداند. به همین جهت، بسیاری از کسانی که ذو القرنین را کوروش نمی‌دانند، یاجوج و ماجوج را طوایفی از مغول می‌دانند. علاوه بر آن، تحلیل تاریخی‌ای که علامه طباطبائی رحمه الله انجام داده و ما خلاصه آن را در صفحات پیش آوردیم، این نظریه را تقویت می‌کند.

آیا یاجوج و ماجوج دوباره حمله می‌کنند؟

قرآن کریم در آیه ۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء چنین فرموده است :

«حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حذب ینسلون و اقترب الوعد الحق» تا آن زمان که یاجوج و ماجوج گشوده شوند، آن‌ها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور می‌کنند و وعده حق (قیامت) نزدیک می‌شود.

این آیه پیش‌بینی کرده است که در آخرالزمان، یاجوج و ماجوج دوباره از کوه‌ها سرازیر شوند و ... اکثر مورخین و اهل تفسیر گفته‌اند که این پیش‌بینی قرآن با حمله تاتار در نیمه اول قرن هفتم هجری تحقق یافته است. مغولان - که همان تاتار هستند - در این هجوم به مناطق غربی آسیا حمله آورده و در خونریزی، نسل‌کشی، ویرانی و غارتگری از هیچ کاری فروگذار نکردند. چین و ترکستان و ایران و عراق و شام و قفقاز را تا آسیای صغیر تاختند و هر شهر و دیاری که در مقابل ایشان مقاومت کرد، ویران نمودند و اهالی آن را از دم تیغ گذراندند.

آن‌ها بعد از استیلا بر این مناطق و مدتی حکومت بر آن‌ها، به شهرهای خود برگشتند و حمله دوباره‌ای به اهالی روسیه، مجار و روم انجام دادند و رومیه را وادار به پرداخت جزیه کردند.

در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که اگر هجوم دوباره یاجوج و ماجوج همان حمله مغول است، چطور سد ذو القرنین جلوی آن‌ها را نگرفته است؟ مگر آیه قرآن نفرموده است :

«فما استطاعوا ان یظهروه و ما استطاعوا له نقبا» پس از آن دیگر آن گروه مفسد قادر نبودند از روی آن عبور کرده یا راه نفوذ و حفره‌ای در آن ایجاد کنند.

در جواب آن عرض می‌کنیم : با توجه به اینکه یاجوج و ماجوج اقوامی از انسان‌ها بوده‌اند و سد ذو القرنین نیز یک مانع طبیعی محکم و مرتفع بوده است، این سد تا زمانی مانع یاجوج و ماجوج بوده که تمدن بشری پیشرفت نکرده بوده و انسان‌ها توان عبور از مکان‌های مرتفع و دور زدن آن‌ها را نداشتند. آیه قرآن هم منحصرأ منظورش این نیست که یاجوج و ماجوج هرگز و الی الابد نمی‌توانند از آن عبور کنند، بلکه اگر در مدتی بسیار طولانی - مثلاً مدت زندگی یک یا چند نسل - توانایی عبور از آن را نداشته باشند، باز این استعمال صحیح است.

بنابراین، تصور اینکه هنوز یاجوج و ماجوج در پشت آن سد قرار گرفته‌اند، تصور صحیحی نیست. اگرچه ممکن است ما نظریه تاریخی تطبیق هجوم دوباره اقوام یاجوج و ماجوج را با حمله مغول نپذیریم و بگوئیم هنوز حمله یاجوج و ماجوج که در آیه ۹۶ سوره انبیا «پیش‌بینی شده اتفاق نیفتاده است و بگوئیم یاجوج و ماجوج یکی از اقوام فعلی جهان‌اند، ولی همان‌طور که در زمان ذو القرنین به وسیله سد از حمله و غارتگری آنان جلوگیری شد، الآن نیز خداوند با وسایل (۳۷) دیگری از هجوم آنان جلوگیری کرده است، ولی در آینده و در زمان مشخص دوباره به غارتگری خواهند پرداخت. در پایان از خداوند متعال مسالت می‌کنیم که ما را در فهم و بیان مطالب قرآنی موفق گرداند.

منابع:

<http://www.hawzah.net>

۱. قرآن کریم، ترجمه‌های آیت‌الله مکارم شیرازی، استاد محمد مهدی فولادوند و استاد بهاء الدین خرمشاهی.
۲. تفسیر المیزان و ترجمه آن، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۱۳.
۳. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، جلد ۱۲.
۵. تحقیقی درباره ذو القرنین، استاد حسین شریعتی ارموی.
۶. کوروش و ذو القرنین از دیدگاه تاریخ و آئین، سید موسی میرمدرس.
۷. ذو القرنین کیست؟ دکتر سید حسن صفوی.
۸. کوروش کبیر (ذو القرنین) ابو الکلام آزاد، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
۹. آیات ذو القرنین، عطاء الله شهاب‌پور

یاجوج و ماجوج

یاجوج و ماجوج. [یء ج مء] (اخ) نوعی از خلقتند، کسائی مهموز نمیدانند هردو را الف زاید میگویند مشتق از یجج و مجج و در قرات روبة أجوج به مد همزه و ماجوج به سکون همزه آمده و ابومعاذ ماجوج را یمجوج گفته... (آندراج). دو قبیله اند از خلق خدای تعالی و در حدیث آمده است که خلق ده جزاند نه جزء آنها یاجوج و ماجوج باشند. این دو کلمه‌عجمی است خواندن و ضبط آنها به همزه و بی همزه هردو آمده است. آنان که بیه مزه آرند الف را در هر دو زایده می‌شمارند و گویند اصل آنها >یجج و <مجج است. این دو کلمه غیر منصرف باشند.

از تاج العروس

(. گویند یاجوج و ماجوج از نسل ماغوغ بن یافث بن نوح اند و بقول بعضی از نسل کومر بن یافث. (صبح اصلی عشی ذیل نسب عجم ص ۳۷۱). برخی گفته اند یاجوج و ماجوج مشتق از اجیج است به معنی زبانه کشیدن آتش. و گفته اند دو کلمه اعجمی باشند و دو امت بزرگند از ترک. (از اقرب الموارد). یاجوج و ماجوج دو گروهند که ذوالقرنین بر ایشان سد بست. (دهار). نسناس. (منتهی الارب). گفته اند که یاجوج و ماجوج پسران یافث بن نوح اند و آنان دو قبیله از مردمند. تلفظ آنها هم با همزه و هم بی همزه آمده است و دو لفظ مزبور عجمی هستند ولی اشتقاق نظیر چنین کلماتی در سخن تازی از <جت النار> و از <ماء اجاج> است و ماء اجاج آبی است بسیار شور و سوزان به سبب شوری آن و بنابراین برون <یفعل> و <مفعول> باشند و هم رواست که آنها را بر وزن <فاعول> فرض کنیم و این در صورتی است که دو نام مذکور را عربی بپنداریم و گرنه لغت عجمی از عربی اشتقاق نمییابد. از شعبی روایت کرده اند که وی گفته است ذوالقرنین به ناحیه یاجوج و ماجوج رهسپار شد و در آنجا مردمانی را دید که دارای مویهای سرخ و سپید و چشمان ازرق بودند و گروهی بسیار از این قوم نزد وی گرد آمدند و گفتند ای پادشاه پیروزمند در پشت این کوه اقوامی باشند که جز خدای کسی شماره آنان نداند. آنها شهرهای ما را ویران میسازند و میوهها و کشتهای ما را میخورند. ذالقرنین گفت این اقوام بر چه صفتی باشند؟ گفتند مردمی کوتاه قد اصلح و دارای چهره های پهن اند. پرسید آنها چند صنفند؟ گفتند اقوامی بیشمارند که جز خدای کس شماره آنان نداند. گفت نامهای آنان چیست؟ گفتند: آنان که به ما نزدیکند شش قبیله اند بدین نامها: یاجوج، ماجوج، تاویل، تاريس، منسک، و کماری... ولی قبائلی که از ما دورند را نمیشناسیم و راهی به سوی آنان نداریم. آیا ممکن است بر ما خراجی بنهی و ما آن را بگزاریم و بدان سدی بر آنان ببندی و ما را از گزند آنها حفظ کنی! ذوالقرنین گفت خوراک آنان چیست؟ گفتند در هر سال دریا دو ماهی به سوی آنان میاندازد که میان سر هر ماهی تا دم آن ده روز یابیشتر راه است. ذوالقرنین گفت آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است. شما مرا به قوتی یاری دهید هر یک از شما آنچه میتواند بپردازد تا آن را در راه بستن سد صرف کنم. آنها پذیرفتند. آنگاه ذوالقرنین فرمان داد مقداری آهن آوردند سپس دستور داد آهنها را بگدازند و از آن خشتهای بزرگ بزنند. سپس فرمان داد مس بیاورند و آنها را هم ذوب کنند و از آن ملاطی برای آن خشتهها آماده سازند. سرانجام دره را برآوردند و آن را دو قله کوه برابر ساختند و شبیه بهدر بشتهای شد. (از معجمالبلدان یا قوت ذیل سد یاجوج و ماجوج). درقرآن کریم آمده است: قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خراجا ان تعجل بیننا و بینهم سدا. (قرآن ۹۳/۱۸). گفتند ای ذوالقرنین به تحقیق یاجوج و ماجوج فساد کنندگانند در زمین پس آیا قرار دهیم برای تو خرجی را بر آنکه گردانی میان ما و میان آنها سدی را. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ۴۴۴). ابوالفتوح در تفسیر آیه مزبور نویسد آنگه روی به میانه نهاد (اسکندر) که یاجوج و ماجوج و انس در او بودند. در بعضی برسید بجماعتی مردمان مصلح. او را گفتند ای ذوالقرنین پس در این کوه، خدای را خلقی هستند که به آدمیان نمانند. مانند بهائم گیاه میخورند و چون سباع وحوش رامیدرند و هرچه در

زمین بجنبید از جانور میخورند و هیچ خلق نیست خدای را که آن زیادت میپذیرد که ایشان. اگر مدتی برآید و ایشان همچین بیفزایند، جهان بستانند و زمین را فروگیرند و اهل زمین را از زمین برانند و هر وقت ما منتظر میباشیم که به بالای این کوه برآیند... ما خراجی بر خود بنهیم که بتو میگزاریم تا در میان ما و ایشان سدی کنی... گفت: آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است شما یاری دهید به قوتی تا من از میان شما سدی کنم به روی و سنگ و آهن بسیار و روی و مس چندان که توانید جمع کنید. آن را جمع کردند چندانکه او گفت. آنکه گفت من بروم و یک بار ایشان را بنگرم. به بالای کوه برآمد و در نگرید گروهی را دید بر یک شکل نر و ماده بقدیم مرد و بهری بود. امیرالمومنین علیهالسلام گفت بالای ایشان یک بهدست بیش نیست و بهری از ایشان درازند و ایشان دندان و چنگالدارند چنانکه سباع. چون چیزی خورند آواز دندانهای ایشان بمانند اشتر باشد که نشخوار کند یا ستور که علف خورند و بمانند چهار پای موی دارند بر اندام و پوشش ایشان موی است از سرما و گرما به آنموی خویشتن را پوشیده دارند و گوشهای بزرگ دارند، یکی پر موی چون پشم گوسفند و یکی اندک موی. چون بخسبند لحاف کنند و دیگری دواج بسازند و هیچ از ایشان نباشد که بمیرند الا آنکه هزار فرزندبزایند. چون هزار تمام بزاید بداند که وقت مرگ است او را. و به وقت ربیع چنانکه ما را باران آید ایشان را از دریا ماهی آید. چندانکه جز خدای حد و اندازه آن نداند. ایشان بگیرند آن ماهیان را و ذخیره کنند تا سال دیگر و یکدیگر را با آواز کبوتر خوانند و آواز بلندشان چون بانگ گرگ باشد و جفت چنان گیرند چون بهائم. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ۵۴۰) لا حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج و هم من کل حذب ینسلون. (قرآن ۹۶/۲۱) تا چون گشوده شود یأجوج مأجوج و آنها از هر بلندی میشتابند. (تفسیر ابوالفتوح ج ۳ ص ۵۵۹). و ابوالفتوح در تفسیر آیه نویسد: و فتح یأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد برای آنکه عقیب یاجوج و ماجوج صاحبالزمان علیه السلام که مهدی است بیرون آید و رجعت برای او باشد... تا آنکه که سد یأجوج و مأجوج بگشایند و قصه ایشان رفته است. حذیفه بن الیمان گفت رسول علیهالسلام گفت اول آیتی و علامتی از علامات آخر زمان خروج دجال بود آنکه خروج الارض آنکه خروج یأجوج و مأجوج آنکه عیسی علیهالسلام از آسمان فرود آید و این عند خروج مهدی باشد. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ۵۷۲). در شاهنامه فردوسی در وصف یأجوج و مأجوج آمده است:

همه رویه‌اشان چو روی هیون

زبانها سیه دیده‌هاشان چو خون

سیه روی و دندانها چون گراز

که یارد شدن نزد ایشان فراز

همه تن پر از موی و رخ همچو نیل

برو سینه و گوشه‌هاشان چو پیل

بخسبند و یک گوش بستر کنند

دگر بر تن خویش چادر کنند
ز هر ماده ای بچه زاید هزار کم
و بیش ایشان گذشت از شمار
بگرد آمدن چون ستوران شوند
تک آرند و بر سان گوران شوند
بهاران کز ابر اندر آید خروش
همان سبز دریا برآید بجوش
چو تنین از آن موج بردارد
ابر هوا برخروشد بسان هژبر
فروافکند ابر تنین چو کوه
بیایند از ایشان گروهها گروه
خورش آن بود سال تا سالشان
که آگنده گردد تن و یالشان
گیاشان بود زین سپس خوردنی
بپویند هرسو به آوردنی چو
سرما شود سخت لاغر شوند
به آواز گویی کبوتر شوند
بهاران چو آید به کردار گرگ
بغرند به آوازهای بزرگ
(شاهنامه).

یادار سلمی بین دارات العوج
جرت علیها کل ریح سیهوج
هو جاء جات من جبال یأجوج
من عن یمین الخط او سما هیج.
(تاج العروس)

ز یاجوج و مأجوج خسته دلیم

چنان شد که دلها ز تن بگسلیم.

(فردوسی).

پارسیان به حسب مملکتها به هفت کشور قسمت کرده اند: نخستین کشور هندوان... ششم کشور ترک و یاجوج و ماجوج...

(التفهیم بیرونی). اقلیم پنجم از زمین ترکان مشرقی ابتدا کند و جای یاجوج اندر سد بسته و برگروههای ترکان و قبیله های

معروف از آن ایشان بگذرد. (التفهیم بیرونی). دلالت هر برجی بر شهرها و ناحیتهای... اسد: ترک تا به یاجوج و مأجوج و سپری شدن

آبادانی آنجا. (التفهیم بیرونی).

راست گفתי سپاه یاجوجند

که نه اندازیشان پدید و نه مر.

(فرخی.)

فلک مر قلعه و مر باغ او را

بیپروزی برافکندهست بنیان یکی را

سد یاجوج است دیوار یکی را

روضه خلد است بالان.

عنصری (از لغتنامه اسدی)

گر سکندر بر گذار لشکر یاجوج بر

کرد سد آهنین آن بود دستانآوری.

عنصری.

ز یاجوج و مأجوج مان باک نیست

که ما بر سر سد اسکندریم.

(ناصر خسرو).

یک فوج قوی لاجرم بدان مرز

از لشکر یاجوج مرزبان است.

ناصر خسرو. سوراخ شدهست سد یاجوج

یکچند حذر کن ای برادر.

پس این کشتی ما برسد به کوه یاجوج و ماجوج یعنی در این حالت اندیشه های فاسد و حب دنیا در خیال من میگذشت و در آن وقت پیشمن بودند پریان. یعنی قوت خیال و فکر. و در حکم من بود چشمه مس روان یعنی حکمت. پس بفرمودم پریان را، یعنی قوا را تا بدمیدند در آن مس که آتش شد. پس از آن سدی ببستم میان من و یاجوج و ماجوج، یعنی اندیشه های فاسد.

(قصه الغرۃ الغربیة تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی چ کربن ص ۲۸۶).

مهدی چو بیاید بشود آفت یاجوج
عیسی چو بیاید برود فتنه دجال.
معزی.

پیش یاجوج نفس خود سد باش
پیش افعیش چون زمرد باش.
سنایی.

از اقصی بلاد روم و... تا سد یاجوج و ماجوج و حدود دیار سومنات یک تسو مسلمان است... (کتاب النقض ص ۴۹۲).

به شب شهر غوغای یاجوج گیرد
به روزش سکندر دهائی نیابی.

خاقانی(دیوان چ سجادی ص ۴۱۶).

یاجوج ستم گم شد کز پیش چو اسکندر
هم ز آهن تیغ او دیوار کشد عدلش.

خاقانی.

چون سکندر پس ظلمات چه ماندیم کنون

سد خون پیش دو یاجوج بصر بر بندیم.

خاقانی.

بفرساید ز سوز دولت تو جان اسکندر

چه باشد جان یاجوجی که از آتش نفرساید.

خاقانی.

همه شهر یاجوج گیرد دگر شب

که سد زنان را بقائی نیابی.

خاقانی.

اسکندر آمد و در یاجوج درگرفت

عیسی رسید و نوبت دجال درگذشت.

خاقانی.

خصمش به مستی آمد از ابلیس همچنانک

یاجوج بود نطفه آدم به احتلام.

خاقانی.

لشکر عائدند و کلک من چو صرصر از صریر

نسل یاجوجند و نطق من چو صور اندر صدا.

خاقانی.

شش جهت یاجوج بگرفت ای سکندر

الغیاث هفت کشور دیو بسته ای سلیمان الامان.

خاقانی.

یاجوج ظلم بینم جز رای روشن او

از بهر سد انصاف اسکندری ندارم.

خاقانی.

سوی میمنه رومی و بربری

چو یاجو در سد اسکندری.

نظامی.

اگر کوه پولاد شد پیکرت

و گر خیل یاجوج شد لشکرت.

نظامی.

گروهی در آن دشت یاجوج نام

چو ما آدمیزاده و دیوفام.

نظامی.

دفع یاجوج ستم را در بسیط مملکت

عدل تو حصن حصین چون کوه خارا ساخته.

مبارکشاه غزنوی.

کردی ز مرگ سدی یاجوج

فتنه را آری بلند پایه تر از صد سکندری.

محمدبن علی کاشانی

(از لباب الالباب ج ۱ ص ۷۸۱).

که بار دگر دل نهد بر هلاک

ندارد ز پیکار یاجوج باک.

سعدی.

سکندر به دیوار روئین و سنگ

بکرد از جهان راه یاجوج تنگ

ترا سد یاجوج کفر از زر است

نه رویین چو دیوار اسکندر است.

سعدی.

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی

چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی.

سعدی (خواتیم).

مملکت وقتی شود ایمن که از پولاد تیغ

پیش یاجوج بلا سدی کشی اسکندری.

سلمان ساوجی.

یأجوج حادثات جهان را چه اعتبار

با من که در شکوه چو سد سکندرم. ؟ (از تذکره دولتشاه).

یک طرف یأجوج ظلم و یک طرف ملک امان

تیغ شه را در میان سد سکندر کرده اند.

(قنبری نیشابوری.)

چاره در دفع خواطر صحبت پیر است و بس

رخنه بر یأجوج بستن خاصه اسکندر است.

(جامی.)

علیشاه به اغوای معاندین فی قلوبهم مرض متوجه این دشت پر خطرگشته با جماعت مذکور که یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض اند معرکه آرا گردد علی الغفله با سپاه نصرت پناه به سر وقت آنها رسید. (مجمل التواریخ گلستانه ص ۲۲). و رجوع به ذوالقرنین در همین لغت نامه شود.